

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقة کارگر ایران

سال سوم شماره ۲۹ - فروردین ۱۳۷۶

پیروزی از آن طبقه کارگر است

طبقه کارگر ایران مجدداً بیدار می‌آید. کارگران قهرمان صنایع نفت که نقش تعیین کننده‌ای در انقلاب شکوهمند بهمن داشتند بدریج در مقابل سلطه ملاها قد علم می‌کنند. ویژه گی این مبارزه آنها تشکیل آن، خواستهای روشن آن، مخاطب آن، نظم آن، حقانیت آن و حمایت نفتگران از آن است. این امر رژیم را بیشتر میهراساند. این جنبش از آرامش قبل از توفان خبر می‌دهد و حمله پاسداران رژیم به آن و سرکوب آن به همان روشی که در مشهد، تبریز، قزوین، شادشهر صورت گرفت عملی نیست. جنبشهای قبلی، طغیانهای ناشی از نارضایتی عمومی مردم بودند ولی هدف بلاواسطه‌ای را در مقابل خود نداشتند. شورهای خودبخودی، بدون رهبری و دورنما و بهمان اندازه که قدرت خشم آن زیاد بود و دامنه وسیع یافت، بعلت فقدان رهبری و دورنما و بی‌هدفی به خاک و خون کشیده شدند. آن جنبشها نشان دادند که هاله تقدس رژیم درهم شکسته است و مردم حاضرند برای زندگی بهتر به فداکاری بپردازند. آن جنبشها از مقاومت مردم و مرحله جدیدی از تکامل روحیه مبارزاتی آنها صحبت می‌کردند. لیکن اعتراضات محقانه دستجمعی کارگران نفت آهسته و پرتوان پیش می‌رود. صلابت دارد و با طرح خواستهای محقانه خود هدفی را دنبال می‌کند که می‌تواند براحتهی در اثر غفلت رژیم و یا مقاومت و شقاوت آن به مرحله بعدی با جمعیندی از این مبارزه قبلی ارتقاء پیدا کند. مطالبات کارگران جنبه صنفی دارد و متکی بر توافقهائی است که تاکنون بسین کارگران و دولت مرسوم بوده است. دولت

ادامه در صفحه ۳

نوروز را با شکوه هرچه تمام تر جشن بگیرید

نوروز پیر قرون و اعصار شاداب تر و سرزنده تر از هر زمان دیگر از راه می‌رسد. طبیعت را زندگی نوین می‌بخشد و بر جسم زمین و زمان روحی تازه می‌دمد.

شناسنامه‌ی هر ملتی تاریخ وی است و تاریخش سنن اوست. تاریخ ما ایرانیان علیرغم فراز و نشیب‌های گوناگونش سرشار از مراسم و سنت‌هایی است که ریشه‌ی بسیاری از آنان دیگر قابل پژوهش نیست، ولی باوجود این با تار و پود ما عجین شده است و بدون آنها و بدون بزرگداشت و احترام به آنها در خود احساس پوچی خواهیم کرد.

نوروز مادر سنت‌های ما ایرانیان است و ما را به گذشته‌مان پیوند می‌دهد. عمر نوروز با عمر مردم ایران برابری می‌کند و بر پیکره‌اش به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر دوخته شده است. در تاریخ ما کم نبودند مهاجمان «خودی» و بیگانه‌ای که کوشیدند زبان و ادب و علم و تاریخ و رسوم و سنن کهن این مرز و بوم را براندازند و بر باد دهند. اینان ولی اکنون ناکامیاب منفور مردم مایند و نوروز با قامتی استوار پای برجاست.

رژیم جمهوری اسلامی نیز که همواره از اسلامش دم می‌زند و ملی و ایران و ایرانی را به باد ناسزا می‌گرفت و می‌گیرد، همانند اسلاف ناخلفش بسیار کوشید تا پیوند مردم ما را با گذشته‌اش از هم بگسلد. رژیم ضدایرانی خمینی و یارانش همواره کوشیده است تا از برگزاری نوروز و چهارشنبه سوری با ترفندهای گوناگون جلوگیری کند. و براستی نیز برگزاری نوروز و چهارشنبه سوری و سایر رسوم مطلقاً ایرانی با «اسلام عزیز» نمی‌خواند و به پا داشتن آنها پاسخی دندان‌شکن از سوی خلق‌های ایران به این رژیم است که نه! شما خودی نیستید. شما نمایندگان آن‌چنان تفکر ارتجاعی و ضدایرانی هستید که در پایان قرن بیستم از بیغول‌های سیاه خود به پا خواسته‌اید تا این خلق و وطنش را به خاک سیاه بکشانید که باید گفت در بسیاری از زمینه‌ها نیز متأسفانه -هرچند موقتاً- موفق شده‌اید. ولی شما نیز همانند پیشینیان بدکردارتان دیر نیست تا با دست همین مردم زجرکشیده ایران از اوج به زیر آید تا خلق‌های ایران بتوانند نوروز خود و روزهای نوین خویش را برپا کنند. به کوری چشم رژیم نوروز را با شکوه هرچه تمام تر برگزار کنید.

دانش ژنتیک و نظام سرمایه‌داری

«تورن اوند تاکسیر» یکی از خانواده‌های ثروتمند آلمان است. وقتی بزرگ خانواده در چند سال پیش دچار حمله قلبی شد فوراً پزشکان سر رسیدند و به وی یک قلب جوان را پیوند زدند. از بخت بد، بدن وی این قلب را دفع کرد و پزشکان یک قلب دیگر را بجای قلب اول به وی پیوند زدند و این بار جانش کفایت نکرد و معلوم نبود اگر سرعت جان نمی‌داد چند تا قلب دیگر را باید به وی پیوند می‌زدند تا جان سالم بدر برد. افکار عمومی مردم آلمان از این امر بسیار تحریک شده بود زیرا دریافت قلب پیوندی دارای شرایطی است که آقای سرمایه‌دار از همه آنها برخوردار نبود. آنچه وی داشت پول بود و نفوذ. در مقابل پول و نفوذ وی قانون زانو زد و قلبی که در نوبت برای افراد واجد شرایط بود فوراً نصیب وی گشت. انسانیت، عذاب وجدان، همه و همه فراموش شد. این پول بود و هست که در دنیای سرمایه حکومت می‌کند.

در فیلمهای سینمایی ما با موجود مخوفی آشنا شدیم که به وی نام فرانکشتاین را نهاده‌اند و وی محصول

ادامه در صفحه ۲

شاه کلکسیونر

محمد رضاشاه علاوه بر این که لقب پرمطراق شاه شاهان را بر دوش می‌کشید، بین خودمان بماند، آدمی بود همانند بنده و شما. مثالی بزنم. شخص جناب عالی را نمی‌دانم ولی بنده و بسیاری دیگر از انسان‌های فانی این دیار به جمع‌آوری انواع کلکسیون علاقه نشان می‌دهند. یکی تبر جمع می‌کند، دیگری تشک‌های نوشابه‌های مختلف را از اینجا و آنجا نهی می‌کند و الی آخر. همان‌طور که گفتیم این شاه بیچاره‌ی ما نیز در اوقات فراغتش کلکسیون خوبی بود و فی‌الواقع در دایره بنده و جناب عالی می‌گنجید و از قماش ما بود. ولی طبیعتاً خویشت نداشت که این هم‌کلکسیونری ما تبرهایی را که عکس خودش روی آنها بود، جمع کند. دنیا را چه دیدید، شاید رندانی پیدا شدند و این را حمل بر خودستایی بیش از حد وی کردند. خلاصه چه هفته‌ها بود که «چه جمع بکنم، چه جمع نکنم» خواب راحت را از این همکار ما که در کنارش شاه هم بود، ربوده بود. تا این که سرانجام به یاد انواع خودرو افتاد که بله آنها را نیز می‌توان جمع کرد. البته بچه پولدارهای هم‌دوره ما نیز ماشین‌های پلاستیکی جمع

ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

دانش ژنتیک...

آزمایشگاه دکتری است که از پیوند قسمتهای مختلف بدن، آدمی ساخته که کنترل وی دیگر در دست خودش نیست. این فیلم خیالی دارد به واقعیت بدل می‌گردد و دانش ژنتیک آنرا ممکن می‌گرداند. همه انسانها دارای ۴۶ کروموزوم هستند که در داخل آنها از ترکیب چهار اسید از رشته‌هایی از ترکیبات متفاوت آنها تشکیل شده است که بطور مرتب در پشت سرهم قرار دارند. این رشته‌ها حاری اطلاعاتند. کمبود یا نقص یک ترکیب معین به معنی عدم سلامت انسان است. دانشمندان با تنظیم برنامه‌های کامپیوتری قادرند روزانه تعداد بیشماری از این ترکیبها را کشف کرده و تاثیرات کمبود آنها را در جسم انسان بررسی کنند. مثلاً نوعی از این کمبود اطلاعاتی به معنی بیماری قند است

اکنون برای بشریت این امکان وجود دارد که به علل بسیاری از بیماری‌ها پی برد و راه درمان آنها را بیابد و شاید نیز طول عمر را افزایش دهد. انسانها نباید در آینده از بیماریهای ارثی و مسری و... ترسی داشته باشند. حتی می‌شود رنگ پوست و مو و چشم و جنسیت بچه را از قبل سفارش داد و بیماری کچلی را از میان برد و چشمهای بادامی و روی چون ماه شب چهارده خلق کرد و یا انسانهای عضلانی آفرید تا در مسابقات کشتی قهرمان شوند و رکوردهای شگفت‌آور خلق کنند. انسان به روایتی در کار خلقت دخالت کرده و انسان خلق می‌کند ("استغفرالله" - توفان). کار به جایی رسیده است که می‌شود انسانها را کپی برداری کرد بطوریکه از نقطه نظر فیزیکی این انسانها با هم فرقی نداشته باشند و دارای ترکیب ژنتیک و یا محتوی اطلاعاتی یکسانی باشند. این کشف جدید در ماه فوریه نصیب دانشمندان انگلیسی شد. همزمان با امکان خلق حیوانات مشابه صحبت بر سر انسانهای مشابه است و در این جاست که قدرت تخیل حد و مرزی نمی‌شناسد و صحنه‌های فیهیعی از آینده بشریت ترسیم می‌کند. تصور کنید که کارخانه‌های آدم سازی پیدا شود و مرتب سرباز برای دم گلوله بسازد و یا برخی در این پرواز تخیل تا بجائی پیش می‌روند که مدعی می‌شوند که خطر اینکه نازی‌ها و فاشیستها با پول و ثروت خود فقط نازی تربیت کنند و یا دراکولا بسازند کم نیست. ترسیم این صحنه‌های ترسناک ناشی از عدم اطلاع است.

مارکیستها بر این نظرند که افکار انسانها از آسمان نازل نمی‌شود. این محیط مادی انسانها است که افکار آنها را می‌سازد. اگر یک کودک ایرانی پس از تولد در انگلستان نزد یک خانواده انگلیسی بزرگ شود، بزبان انگلیسی صحبت می‌کند و آداب و رسوم آنها را نیز جذب می‌نماید. اگر کودکی را در غار در کنار حیوانات

بزرگ کنند خوی حیوانی در وی تقویت شده و مانند حیوانات از حنجره خود صدا بر می‌آورد. اگر جای فرزند نگارنده را که هشتاد و نه ساله است با فرزند را کفلر عوض کنید بطوریکه کسی نفهمد وی از مزایائی در زندگی برخوردار می‌شود که نگارنده آنها را با قوه تخیل قدرتمندش نیز نمی‌تواند تصور کند. شاید کتاب "شاهزاده و گدا" اثر مارک تواین تا حدودی در این زمینه گویا باشد که چگونه یک شباهت ساده کار یک پادشاه را به گدائی کشید و کار یک گدا را به پادشاهی و زندگی‌شان تغییر کرد. در یک کلام انسانها پرورده محیط خویشانند و افکار را نمی‌شود مانند یک مایع با سرنگ به مغزها انسانها تزریق کرد. دو انسانی که از هر نظر فیزیکی و ژنتیک یکسان اند می‌توانند در اثر شرایط اجتماعی مختلف دارای دو نظر متفاوت باشند. یکی می‌تواند با آشنائی با دانش کمونیسم به حمایت از زحمتکشان روی آورد و دیگری با تحت تاثیر قرار گرفتن تبلیغات ضد خارجی ملامال از نفرت ضد خارجی و فاشیست گردد. اگر دنیای سرمایه‌داری با تولید بی‌وقفه به کار آدمسازی بپردازد در عمل قادر نیست مغز همه آنها را برای همیشه در خدمت خود گیرد و از طریق آزمایشگاهی افکار عمومی درست کند و کارخانه عقیده سازی بیافریند. انسانها موجودات زنده‌ای هستند که از قوه تمیز و تجزیه و تحلیل برخوردارند و از این لحاظ که در کدام موقعیت اجتماعی قرار گرفته باشند قادرند از منافع طبقاتی خود دفاع کنند. این انسانهای کارخانه‌ای نیز مسلماً شامل قانون عام مبارزه طبقاتی می‌گردند.

ولی دسترسی باین دانش جدید دانشمندان را قادر می‌سازد که گاوهای شیرده و یا گوسفندی خلق کنند و یا مرفهانی که در روز پنج تخم بگذارند و یا گوجه فرنگی‌هایی که دیرتر خراب شوند و زودتر به عمل آیند بیافرینند. از یک دانه گندم می‌توانند تا صد دانه با تغییر اطلاعات ژنتیکی محصول بدست آورند. انواع و اقسام میوه‌ها را خلق کنند که شاید تا کنون بر روی زمین نبوده است و یا گیاهی بوجود آورند که آب کم جذب کند و در کویر به سرعت ریشه بدواند. دامنه پندار در زمینه توسعه و تکامل کشاورزی انتهائی ندارد. چه بهشتی که می‌توان خلق کرد و گرسنگی را در جهان از میان برد، بر بیماریها غلبه کرد و به درد و مصیبت انسانها پایان داد. بشریت را به آقای طبیعت بدل کرد و مبشر آزادی وی گردید. ولی در عین حال می‌توان میکروب‌هایی ساخت که دواى درمانش را فقط یک مؤسسه و یا آزمایشگاه آمریکائی دارد و با آن جان انسانها را تهدید می‌کند و برای دریافت آن دارو از آنها قیمت خورشان را طلب می‌نماید. یعنی به احتکار دارو دست زد و به شانتاژ بشریت پرداخت. می‌توان

انسانهایی با خواص مشابه خلق کرد که همه در مقابل ویروس مخصوصی فاقد مصونیت باشند و در موقع لزوم همه آنها را با یک اشاره انگشت نابود ساخت و در حقیقت شیشه عمر آنها را در دست گرفت و بهنگام سرپیچی بر سنگ زد. این پندارها افسانه می‌نماید لیکن تحقق آنها از نظر تئوریک غیرممکن نیست.

فمینیستها در آرزوی جهان بدون مردان تلاش می‌کردند که ظاهراً به آرزویشان رسیده‌اند و مردان مسلمان می‌توانند چهار زن عقدی یک شکل بگیرند. و آخوندها می‌توانند معده‌های بزرگ و کله‌های کوچک سفارش دهند و در فکر ساختن حرمرسا باشند. چه مشکلاتی که شریعت اسلام با آن روبرو می‌شود. امام خمینی را می‌توان تکثیر کرد و مشکل ولایت فقیه را حل نمود. ثروتمندان قادرند انسانهای مشابه خود را بسازند و آنها را در آزمایشگاهها در درون قفسها برای استفاده از بخشهایی از بدن آنها مانند قلب و یا کلیه نگهداری کنند، بسخن دیگر انسانهای یدکی، مانند چرخ اتومبیل و یا لوله آگزوز آن. اگر این امر سی سال زودتر اتفاق افتاده بود دیگر آقای "تون اوند تاکسیز" نیاز نداشت قلب دو جوان را بخود پیوند زند که با وی سر ناسازگاری داشتند، از اعضاء و جوارح انسان مشابه خود استفاده می‌کرد. این انسانهای آزمایشگاهی شناسنامه نیز ندارند و وضعیت حقوقی آنها نیز تعریف شده نیست. کسی از آفرینش آنها از بود و نبود آنها خبر ندارد، زیرا فاقد پدر و مادرند و در هیچ بیمارستانی و یا نزد هیچ دکتری ثبت نشده‌اند. بسیاری از این مردمان ثروتمند برای کسب عمر جاوید، چه از قبل و چه اکنون خود را متجمد کرده‌اند که آنها را دوباره زنده کنند و نو و نوار گردانند. این عمل مشابه سازی امروز ممکن گردیده است گرچه که فکر وی را نمی‌شود خوشبختانه به آدم مشابه بعدی منتقل نمود. اگر این کشف پنجاه و پنج سال پیش روی داده بود دیگر هیتلر محتاج نبود بدنبال اصلاح نژاد آریا برود و انسانهای مو بلوند و چشم آبی بیافریند.

می‌توان گیاههایی ساخت که آب فراوان می‌خواهند و بسرعت ریشه داده و حجیم می‌گردند و آنها را بدرون دریاچه‌های پشت سدهای کشورهای جهان سوم پرتاب کرد تا سدها پر کنند آنها را از کار بیندازد تا آنها را در مقابل امپریالیسم بزانو در آورد. استفاده ضد بشری این دانش در مقابل خطرات ناشی از بمب اتم بسیار ناچیز است، چون تنوع و امکان مصرف و استفاده از آن سهل الوصول تر است.

هم این روش حیوانی و گرگ صفتانه سرمایه‌داری و هم استفاده انسانی از آن در خدمت انسان و برای انسان ممکن است. انرژی اتمی را می‌توان در خدمت بشریت ادامه در صفحه ۳

دانش ژنتیک...

و در راه صلح بکار برد و یا آنکه آنرا در خدمت جنگ و تهدید ملتها بکار انداخت و مانند امپریالیسم آمریکا دو بار آنرا بر سر زاپنی‌ها منفجر ساخت. مهم این است که چه کسی سکان پیشرفت دانش را در دست دارد و آنرا در خدمت کدام منافع بکار می‌گیرد.

تکامل دانش ژنتیک به جایی رسیده است که انسانها شفاف‌اند بدین معنی که هرکس یک ورقه هویت ژنتیکی دریافت می‌کند و اطلاعات مربوط به وی در بانکهای اطلاعاتی ضبط می‌گردد. می‌توان از این اطلاعات برای رفاه خوشبختی بشریت استفاده کرد و می‌توان آنرا در خدمت نابودی انسان گرفت. نتایج اجتماعی این تحقیقات در جامعه‌ایکه نظام بربرمنش سرمایه‌داری حاکم است دهشتناک است. سرمایه‌دار قبل از اینکه شما را استخدام کند با نگاهی به هویت ژنتیکی شما و یا باتکاء روابطش از طریق دستیابی به این اطلاعات می‌تواند بفهمد که شما دارای کدام امراض هستید، در چه سنی احتمالاً بعلت ناراحتی قلبی دچار سکنه قلبی خواهید شد و یا اینکه به درد مفاصل دچار می‌گردید و آنوقت از استخدام شما سر باز می‌زند. دانش ژنتیک در نظام سرمایه‌داری ورقه محکومیت به مرگ شماست. شما در نزد هیچ بیمه عمری نمی‌توانید بیمه شوید چون از عوارض احتمالی آینده شما با خبر است. حتی ممکن است با زن و یا شوهر مورد علاقه خود نتوانید ازدواج کنید، زیرا زن بیوه با چند سر بچه چگونه به زندگی خود ادامه دهد؟ این است که باید از طول عمر داماد و ضعفها و نقاط قوتش باید از قبل با خبر شد. اگر دولت از طول عمر احتمالی شما با خبر باشد معلوم نیست با تحصیلات عالی شما که باید اقتصادی باشد موافقت نماید. آنوقت انسانها را فقط بر اساس ملاک اقتصادی و پولسازی می‌سازند و ارزش می‌نهند و نه بشابه انسان. عفريت سرمایه‌داری به جان مردم مسلط می‌گردد و زالو وار خون مردم را در شیشه می‌کند. نظام کنترل و خفقان را بر جامعه بعد اعلی حاکم می‌سازد. دانش ژنتیک می‌تواند در خدمت بشریت بکار آفتد و می‌تواند بر ضد بشریت بکار رود و این وابسته به آن است که چه مناسبات اجتماعی بر جامعه حاکم است. مناسبات سرمایه‌داری از انسانها گرگ یکدیگر می‌سازد و این اطلاعات را فقط در خدمت منافع طبقاتی سرمایه‌داران و کسب حداکثر سود بکار می‌گیرد. فقط بر ویرانه‌های جامعه سرمایه‌داری است که انسانها، آزادی واقعی خود را کسب می‌کنند و از قید و بند استثمار آسوده می‌شوند. کمونیستها مخالف پیشرفت علوم نیستند و مانند پاسیویستها نمی‌خواهند که جامعه را به عقب برگردانند. آنها با شناخت به قوانین تکامل جامعه، راه

حل را نه در توقف دانش و تکفیر آن بلکه در انقلاب بنیادی اجتماعی می‌دانند و همه را برای این تحول بنیادی فرا می‌خوانند. آنگاه است که دانش ژنتیک، دانش هسته‌ای در خدمت آسایش انسان بکار خواهد رفت. اینکار را فقط در یک جامعه سوسیالیستی، در جامعه‌ایکه متکی بر مالکیت خصوصی وسایل تولید نباشد می‌توان متحقق ساخت و ما توفانها برای چنین جامعه‌ای مبارزه می‌کنیم.

* * *

شاه کلکسیونر

می‌کردند، ولی اشتباه نکنید. اتومبیل‌های کلکسیون شاه واقعاً اتومبیل بودند. مدت کوتاهی نگذشت که این همکار ما بیش از ۳۰۰۰ دستگاه (برای این که اشتباه نشود دوباره بخوانید) سه هزار دستگاه) خودرو آن هم از آن آن‌چنانی‌هایش در قفسه مربوطه (پارکینگ و یا آشیانه سلطنتی) جای داد. جانم برایتان بگویم که به عنوان نمونه یکی از این ماشین‌ها که یک لامبورگینی ایتالیایی بود، نمونه‌اش تنها سه دستگاه ساخته شده است که یکی را همکار ما توانست با زحمت و پشتکار بسیار!! وارد کلکسیونش بکند. این خودرو روز چهارشنبه ۱۲ دسامبر در ژنو طی حراجی به مبلغ ناقابل بیش از نیم میلیون دلار (سرتان سوت کشید) به فروش رسید. برای اینکه سرتان را درد نیارم از ذکر قیمت انواع کادیلک‌ها و... در این حراج قرن خودداری می‌کنم. جالب اینجا است که این لامبورگینی بیچاره با وجود ۲۶ سال سن تنها ۳۰۰۰ کیلومتر کار کرده است که آن هم لاید انتقال از ایتالیا به ایران و مسیر نمره کردن آن بوده است. خودمانیم اگر خود شما با تشنگی‌ها و تمبرهاتان آنقدر ور بروید چیزی از آن باقی می‌ماند که شاه بیچاره با لامبورگینی و سایر ۲۹۹۹ خودروی کلکسیونش بکند.

حال یک عده تق‌زن حرفه‌ای در این میان پیدا شده‌اند و به کیهان لندن و پسر همکار ما و حتی زبانم لال به خود آن «مرحوم» ایراد می‌گیرند که مگر شاه چقدر پول توجیبی در ماه داشته که صدها میلیون دلار آنرا خرج تنها یک قلم از کلکسیون‌هایش نموده است. فضولتاً خدمتتان نیز عرض کنیم که حتی می‌گویند این پول متعلق به میلیون‌ها تن از ایرانیانی بوده است که در فقر و بدبختی زندگی کرده و به نان شبشان محتاج بودند.

شما گوش تان به این حرف‌ها بدهکار نباشد و کماکان از همکاران خود در صنف کلکسیونریم پشتیبانی نمایید.

* * *

پیروزی از آن...

جمهوری اسلامی از بستن پیمانهای دستجمعی با کارگران طفره می‌رود و به افزایش دستمزد آنها که دیگر کفاف زندگیشان را نمی‌کند تن در نمی‌دهد. سخن از خصوصی سازی صنعت نفت است که سرنوشت کارگران را بسیار مهم کرده است. کارگران وقتی به اعتراض دستجمعی روی آورده‌اند که دیگر از وعده‌های دروغین مسئولان مسلمان خسته شده‌اند. آنها می‌فهمند که مبلغین "اسلام عزیز" دروغگو هم تشریف دارند و به ابتدائی‌ترین خواستهای آنها وقتی نمی‌نهند و می‌خواهند آنها را با وعده‌های سرخرمن بفریبند. برای دولت نیز مشکل است توده خرده بورژوا را بهمان راحتی که علیه روشنفکران و یا مطبوعات بسیج می‌کرد علیه کارگران بشوراند و حمام خون راه بیاندازد. کارگران هر چه باشد متشکل‌اند، در یک کارخانه، پالایشگاه و یا کارگاه تولیدی تجمع دارند. غیبت یکی از آنها فوراً برملا می‌شود. از حال هم خبر می‌گیرند و دولت به کارشان بلاواسطه نیاز دارد. برای دولت ممکن نیست کارگران متخصص پالایشگاه را از کار بیکار کند چون چرخ تولید نفت که بدان نیاز فراوان دارد از حرکت باز می‌ماند. حرکت اعتراضی کارگران نشان می‌دهد که رژیم از طبقه کارگر واهمه دارد و این نیرو را در قبال حکومت خود بطور جدی بحساب می‌آورد. باید از جنبش مطالباتی کارگران حمایت کرد، اعتراضات آنها را تشویق نمود برای بهبود شرایط زندگیشان مبارزه کرد تا رژیم را به عقب نشینی در مقابل خواستهای آنها تن در دهد. البته باید دانست که کارگران بدون حزب طبقه خود نمی‌توانند چون نیروی مستقلی بیدان مبارزه آیند و خواستهای خود را به بورژوازی دیکته کنند و یا قدرت را به قهر از چنگ وی بدر آورند. کارگران به حزب طبقه کارگر نیاز دارند و این وظیفه مهم را باید روشنفکران کمونیست درک کنند. مارکسیست‌لنینیستها باید هر چه زودتر برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر بکوشند به تشنت و روحیه انحلال طلبی پایان دهند و در سازماندهی مبارزه این طبقه که پس از ۱۸ سال آشکارا به میدان می‌آید شرکت فعال کنند. در غیر این صورت جنبش کارگری به چرخ پنجم قدرنگیری جناح دیگری از بورژوازی بدل می‌گردد و دوران اسارتش طولانی می‌شود. دشمنان طبقه کارگر، میل شکست خوردگان، بریدگان سیاسی، روشنفکران مایوس و سرخورده و شاید هم به نان و نوائی رسیده، بورژواها از همه رنگ آن با تمام قوا علیه تشکل و حزب طبقه کارگر تبلیغ می‌کنند و پرچم مبارزه علیه لنینیسم را برافراشته‌اند. این دربروزگان سیاسی فقط آب به آسیاب جمهوری اسلامی می‌ریزند و عمر خود را به بطالت تلف می‌کنند. کارگران به حکم شیوه زندگی که دارند نمی‌توانند شکم خود را با این نغمه‌های روشنفکران مرتد سیر کنند و بسمتی خواهند رفت که قدرت سیاسی را در تحت رهبری حزب خویش بدست گیرند. این هنوز از طلایه سحر است.

گروامی باد...

برادران خود در مبارزات اجتماعی حماسه‌ها آفرینند و در برخی از کشورها به دست‌آورد‌های عظیمی نیز نائل آمدند. پس از پیروزی انقلاب کبیر اکتبر برای نخستین بار در تاریخ بشری زنان نیز در دوران ساختمان سوسیالیسم گام به گام در جهت دستیابی به حقوق کامل خود رسیدند به برابری راستین با مردان پیش می‌رفتند. با غلبه ریزیزینوسم در شوروی و در کشورهای دموکراسی توده‌ای اروپای شرقی، این پیش‌روی متوقف شده و این دست‌آورد‌ها یکی پس از دیگری بر باد رفت. اینک در دوران یلتسین که آخرین رنگ و لعاب «سوسیالیستی» نیز از مظاهر زندگی این کشورها زدوده شد و اقتصاد «بازار» و شیوه زندگی غربی کعبه آمال دار و دسته‌های حاکم در آنها گردید، زنان زحمتکش نیز همچون برادران طبقاتی خود، حقوقی را که با فداکاری‌های افسانه‌ای در دوران سوسیالیسم به رهبری لنین و استالین به دست آورده بودند، یکی پس از دیگری از دست دادند.

در کشور ما ایران پا به پای رشد سرمایه‌داری که به زنان نیز برای بازتولید سرمایه و تولید ارزش اضافی نیاز داشت، زنان همگام با گسترش حضور در صحنه جامعه و تولید، در عرصه مبارزات اجتماعی نیز حضور یافته و به ویژه در سرنگونی رژیم سرسپرده سلطنتی نقش بسزایی داشتند. ولی رژیم اسلامی که با دیدگاه به غایت ارتجاعی و مذهبی خود نقضی اجتماعی برای زنان قائل نیست، در سرکوب و کشتار اما هیچ‌گونه تفاوتی میان زن و مرد نگذاشته و گروه بی‌شماری از زنان مبارز و آزادی‌خواه را نیز با شکنجه و اعدام و سنگسار به خاک و خون انداخته است. زنان زحمتکش کشور ما که در دوران انقلاب تا تسلط کامل تفکر سیاه در لباس آخوندی به فضایی برای ایفای نقش اجتماعی خود دست یافته بودند، حال در حجاب اسلامی و در چهاردیواری خانه محبوس شده و هیچ نقشی از دیدگاه اسلامی حاکم بر کشور جز انجام وظایف شرعی به عنوان همسر و مادر ندارند.

بورژوازی جهانی و ارتجاع مذهبی هر دو حیات خود را جاودانه می‌دانند و برای سرگرم کردن زنان و دور نگهداشتن آنان از جنبش‌های مترقی اجتماعی - هرکدام به شیوه خود - به ایجاد حرکت‌ها و تشکل‌های مختلف زنان دست می‌زنند، ولی در سیاه‌ترین دوره‌های تسلط بورژوازی و ارتجاع، زنان هیچ‌گاه فریب این شعبده‌ها را نخورده و با جان‌بازی و فداکاری، نقش و جایگاه خویش را در زندگی اجتماعی نشان داده‌اند.

توده زنان هرچه بیشتر به این نکته پی‌می‌برند که بدون شرکت و وسیع در مبارزات اجتماعی دوش به دوش و همگام با مردان برای برپایی جامعه‌ای عاری از استثمار، هرگز نخواهند توانست به برابری راستین خود دست

یابند.***

خودکار شدن...

تولیدکمر بسته‌اند و انسان در آن نقش ندارد؟ اگر واقعاً چنین است پس چرا باید سود حاصل از این کار به جیب یک نفر سرمایه‌دار رود.

حال باز گردیم به مثال جامعه فرضی خودمان. در آن دنیای فرضی برای «روبات» زمان کار لازم (زمان کاری که در طی آن «روبات» مانند انسان برای تجدید قوای خود باید کار کند) و زمان کار اضافی (زمان کاری که «روبات» مانند انسان بیش از نیاز خود برای سرمایه‌دار کار می‌کند) مطرح نیست. خود «روبات»‌ها کالا هستند که قبلاً توسط کارخانه «روبات» سازی تولید شده‌اند، این آدمکهای مصنوعی تنها می‌توانند ارزش کاری را که در خود آنها نهفته شده است در روند تولید با استهلاک خود به کالاهای دیگر منتقل کنند. در اینجا با مبادله ارزشهای برابر در بازار مبادله روبرو هستیم که آن را در مبحث کالا و خصیصه‌های آن (ارزش مصرف و ارزش مبادله) توضیح دادیم. ما ثابت کردیم که در جریان گردش کالا ارزش افزوده‌ای ایجاد نمی‌شود. با مبادله کالا کسی پولدار نمی‌شود. تنها با تصاحب نیروی کار غیر می‌شود ثروت افزود. حال اگر همه کارخانه‌های کفاشی و یا اتومبیل‌سازی با مدرنترین آدمهای مصنوعی مجهز باشند و در واحد زمان مقدار کالای مساری تولید کنند و این کالاها به بازار آید و قیمت آن مطابق قانون ارزش تعیین گردد، آنوقت همه صاحبان این کارخانه‌ها خواهند دید که در بهترین حالت توانسته‌اند کالای خود را در بازار به همان قیمت تمام‌شده آب کنند و سودی نصیب آنها نشده است. آنوقت این سرمایه‌داران که تاکنون از این امر استفاده می‌کردند که رقبایشان فاقد شرایط مساوی با آنها بودند و از طریق مکانیسم بازار ارزش اضافی کار کارگران رقیب را تصاحب می‌کردند، حال باید دست روی دست بگذارند و از جیب بخورند. آنوقت آنها حاضر نیستند به تکامل وسایل تولید بپردازند زیرا مانع از بهره‌کشی انسان از انسان خواهد شد. اگر بخواهیم در این زمینه به همان مثال کفاشی اشاره کنیم برای همه سرمایه‌دارانی که کارخانه خود را خودکار کرده و کفش تولید می‌کنند قیمت تمام شده در بازار یکسان است که برابر همان زمان لازم برای تعمیرات ماشینهای خودکار است.

در این مبحث نشان دادیم که برای فهم دقیق نقش «روبات»‌ها باید سرمایه را در مقیاس جهانی بررسی کرد. زیرا که اساساً ساخت و تکامل «روبات»‌ها از نظر قیمت و جنبه اقتصادی آن، زمانی صرف دارد که سرمایه‌دار در پی تولید انبوه و برای بازار جهانی باشد. برای بازارهای کوچک ساختن ماشینهای مصنوعی خودکار اقتصادی نیست.

در عرصه کسب بازارهای فروش بیشتر برای آب کردن کالاهای خود تضاد میان سرمایه‌داران اوج می‌گیرد و بخون هم تشنه می‌شوند زیرا هرکدام می‌خواهند سهم بیشتری از ارزش اضافی تولید شده اجتماعی را در مقیاس جهانی تصاحب کنند.

برای این که این مبحث با زندگی واقعی مقایسه گردد خوب است که خواننده به هجوم سرمایه‌داران اروپا برای اسارت طبقه کارگر اروپای شرقی توجه کند. کاری را که یک کارگر آلمانی با سی‌مارک در ساعت انجام می‌دهد، کارگر چک با سه مارک و کارگر اوکرائینی با سی فینگ (هر فینگ یک صدم مارک است) بانجام می‌رساند. باین جهت هجوم سرمایه‌ها به مناطقی که کارگران ارزان قیمت دارد سرازیر شده است و یا سرمایه‌داران از طریق تاسیس موسسات دختر در ممالک اروپای شرقی آنها را در همان کشور با شرایط ارزان استخدام کرده و سپس به غرب برای بهره‌کشی می‌آورند و هم اکنون در صدد موانع قانونی این اقدامات را نیز از بین ببرند. در اینجا سرمایه‌داران نشان می‌دهند که سود آنها نه از طریق تکامل وسایل تولید و خودکار کردن کارخانه‌ها بلکه از طریق تصاحب ارزش اضافی کارگران بدست می‌آید. هجوم سرمایه‌ها به کره، آسیای جنوب شرقی و اروپای شرقی برای استفاده از دستمزد ارزان کارگران است. در اینجا است که ماهیت تئوریهایی پلید روشنفکران خود فروخته که در صدد فریب مردم هستند نمایان می‌شود. در این جاست که ما می‌بینیم که طبقه کارگر زنده است و وجود دارد و برای بهره‌کشی از وی سرمایه‌داران بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. در این جاست که ما می‌بینیم نظریه مرگ طبقه کارگر حرف پوچی بیش نیست. چه استدلالی مهم تر و محکم‌تر از واقعیت جاری زندگی روزمره است که مهر ابطال بر همه این نظریات ضد علمی می‌زند. چه واقعیتی محکم‌تر از اعتراف عملی سرمایه‌داران به غارت دسترنج کارگران است. حال که روشن شد امکان ندارد همه کارخانه‌ها را با روبات مجهز ساخت و علیرغم این ارزش اضافی کسب کرد لازم است که این استدلال را از طریق بررسی ترکیب آلی سرمایه نیز کامل کنیم.

۴ - ترکیب آلی سرمایه و یا ترکیب ارگانیک سرمایه (نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر) و نقش «روبات»‌ها در آن.

سرمایه اگر برای تولید و کسب سود به کار نیافتد و به صورت گنج در زیر متکای خانه پنهان باشد نامش دیگر سرمایه نیست. سرمایه عملکرد اجتماعی دارد و زندگی در این است که در تولید به کار افتد، سود بیاورد و مجدداً با ارزش اضافی بدست آورده به حجم

ادامه در صفحه ۵

خودکار شدن...

خود بیافزاید و خویش را باز تولید نماید در غیر این صورت سرمایه از بین می‌رود. سرمایه برای باز تولید خود باید خون زحمتکشان را بمکد تا راكد نماند که جانش را از دست دهد. در اینجا لازم است که در روند باز تولید سرمایه به ترکیب آلی سرمایه و نقش اجتماعی آن توجه کرد.

مارکس سرمایه را به اعتبار نقش آن در ارزش آفرینی به سرمایه ثابت (ساختمان کارخانه‌ها، ماشین‌ها، تجهیزات و ابزار مقاوم، ماشینهای خودکار و اتوماتها، روبات‌ها، وسایل کار، مواد کمکی و اولیه، ابزار و آلات کار کم مقاومت) و به سرمایه متغیر (نیروی کار کارگر) تقسیم می‌کرد. سرمایه ثابت آن بخشی از سرمایه مولد است که گرچه کلاً در تولید شرکت می‌نماید ولی ارزشش را نه یکباره بلکه بتدریج در جریان چند مرحله‌ای تولید به محصول منتقل می‌سازد. این سرمایه آن بخشی از سرمایه مولد است که برای ایجاد ساختمان و مراکز تولید، برای خرید ماشینها و تجهیزات کارخانه به مصرف می‌رسد. عناصر سرمایه ثابت دارای عمر طولانی در تولید هستند و سال به سال فرسوده‌تر می‌گردند و ارزش خود را به محصولات کارخانه منتقل می‌گردانند تا غیر قابل استفاده گردند و یا با افزایش مخارج تعمیراتشان غیر اقتصادی گردند. بهمین جهت سرمایه‌داران برای محاسبه قیمت تمام شده کالای خود طول عمر ماشین آلات و تجهیزات و به سخن دیگر سرمایه ثابت را در تعیین قیمت کالا منظور می‌دارند. یعنی اینکه ارزش سرمایه ثابت را به مقدار محصول کارخانه سرشکن می‌کنند. بطوریکه مشتری با خرید کالا ارزش منتقل شده سرمایه ثابت که در آن نهفته است را نیز به نسبت محاسبه شده می‌پردازد. فرسودگی فیزیکی ماشینها و تجهیزات کارخانه در این روند قرار دارد که در بالا به آن اشاره کردیم ولی ما با فرسودگی اجباری و به سخن اقتصادی فرسودگی معنوی ماشینها نیز روبرو هستیم و آن موقعی است که وسایل تولید موجود علیرغم اینکه مقاوم بوده و کار از آنها برمی‌آید با آمدن وسایل تولید متکاملتر و مدرن تر (روبات‌ها) کهنه می‌گردند و باید از گردونه تولید خارج شوند، زیرا استفاده از آنها دیگر اقتصادی نیست و قدرت رقابت سرمایه‌دار را در بازار آزاد تضعیف می‌کند. از این روست که سرمایه‌دار می‌خواهد از ماشین‌آلات خود قبل از آمدن جنس نو به بازار بیشتر و سریعتر کار بکشد تا مجبور نشود آنرا قبل از موعد "مقرر" دور بیندازد. تلاش سرمایه‌داران برای طولانی‌تر کردن کار روزانه (روزانه کار)، برای ارتقاء شدت و شتاب کار، برای کار بدون وقفه‌ی شبانه‌روزی (کار شیفتی) در کارخانه از این امر ناشی

می‌گردد. با افزایش فشار کار به کارگران و کاهش مدت تولید ارزش سرمایه ثابت به سرعت بیشتری یعنی قبل از آمدن وسایل تولید مدرن‌تر به بازار که قدرت رقابت را از سرمایه‌دار ما سلب می‌کند، به کالا منتقل می‌شود. مبارزه مرگ و زندگی برای چاپیدن کارگران میان سرمایه‌داران که در پی کسب سود بیشتر هستند در می‌گیرد هر کس می‌کوشد از کارگر خود بیشتر کار بکشد تا زودتر ارزش سرمایه ثابت خود را به کالا منتقل کند و وسایل تولید خود را مدرن‌تر نماید زیرا با مدرن کردن فن تولید از رقبای خود در بازار جلو افتاده و از سود فوق‌العاده برخوردار می‌گردد. این سود فوق‌العاده تا زمانیکه سایر سرمایه‌داران نیز به فن جدید دست یافته‌اند ادامه دارد.

سرمایه در روند باز تولید خود انباشته‌تر می‌شود و انباشت سرمایه، تغیر و بفرنج شدن "ترکیب آلی سرمایه" (ترکیب ارگانیک سرمایه) را در پی دارد. این فرآیندی است که بطور مداوم به تجمع و تمرکز سرمایه گرایش دارد.

حال باید به نقش "روبات‌ها" از نقطه نظر شرکتشان در ترکیب آلی سرمایه نیز برخورد کرد. ساختن آدمکهای مصنوعی و خودکار ادامه رشد دادن و متکاملتر کردن وسایل تولید و بسختن دیگر رشد نیروهای مولده است (وسایل تولید بانضمام نیروی انسان)، زیرا در این تکامل عامل انسانی نیز باید آموزش دیده و تخصص کسب کند. سرمایه دار برای ساختن این ماشینهای خودکار باید سرمایه‌گذاری کند، پول خرج کند. سرمایه‌گذاری در این کار به سرمایه کلان نیاز دارد و سرمایه پیش‌ریخته را نمی‌توان در مدت کم به پول تبدیل کرد. ساختن روبات یک سرمایه‌گذاری دراز مدت است. مانند همیشه صنایع ماشین سازی که نیاز بازار را حس می‌کنند و می‌بینند با سطح رشد نیروهای مولده کهنه، دیگر سرمایه‌داران منفرد و مجزا قادر نیستند سود مناسبی کسب کنند در پی آن می‌روند تا با رشددهی و متکاملتر کردن وسایل تولید، سرمایه‌داران مشتری خود را در تولید سریعتر کالا در وضعیت بهتری نسبت به رقبایشان قرار دهند.

ادامه دارد

پیام بیک رفیق

رفیق احمد از کویت ساکن فعلی کانادا، مکاتبه ما با شما قطع شده است و نامه‌های ما به آدرس شما نمی‌رسد، لطفاً به آدرسی که در دست دارید با ما مکاتبه کرده آدرس جدید خود را در اختیار ما قرار دهید.

کمک مالی رسیده

رفیق م. از سیدنی ۱۰۰ دلار آمریکا

صحنه سازی برای چپاول

بورس صحنه سازیهای تهدیدآمیز در لحظه کنونی در وزارت خارجه آمریکا رونق فراوان دارد.

برای ممانعت از تقلیل بودجه دفاعی، نظامیان به دانشمندان ماموریت داده‌اند دشمنان فردا را شناسایی کنند.

یک گزارش پنهانی تحقیقاتی دانشگاهی نیروی هوایی در پایگاه نظامی هوایی ماکسول توصیه می‌کند که باید علیه یک ابر قدرت آسیائی تحت رمز "خان"، به افزایش تسلیحاتی دست زد. این طرح در لحظه کنونی در محافل رهبری نیروی هوایی در گردش است و بی‌پرده از خطر چینی برحذر می‌دارد که در دهه دوم قرن آینده از نظر نظامی می‌تواند هم‌تراز آمریکا بشود.

یک گزارش تحقیقاتی دیگر به رهبری سیاسی غرب توصیه می‌کند خود را برای "سفرهای گالیور" تسلیح کند. در این صحنه نگاری آمریکا باید در تمام طول دنیا کانونهای جنگهای منطقه‌ای را خاموش کند. برای

اینکه "جی‌آیز" (سربازان آمریکائی) از قهرمان داستان جاناتان سویت Jonathans Swifts سریعتر حرکت کنند، مارتین لاکهید غول تسلیحاتی به ماموریت از طرف پنتاگون در حال تکمیل یک "خودروی ماوراء جوی"، یک ماشین سریع فضائی است که نیروهای ضربتی را به اقصی نقاط جهان منتقل کند. این گزارش‌های تحقیقاتی باید در مبارزه بخاطر تقسیم ۲۶۰ میلیارد دلار بودجه دفاعی دلایلی فراهم آورند. این بودجه فقط یک چهارم کمتر از اوج تسلیحاتی در زمان ریاست آقای ریگان است. با وجود این آقای فرانکلین

راینس مدیر بودجه کلینتون ریاست جمهور آمریکا به نظامیان تضمین داد: "ما قدرت خرید شما را حفظ خواهیم کرد". معذالک آنها طالب دو برابر شدن بودجه خود هستند. رئیس ستاد نیروی هوایی ژنرال رونالد فوگله‌من برای این امر شانس فراوانی می‌بیند: "نگران

بودجه نباشید" با این اظهار نظر، وی چندی قبل به افسران بلندمرتبه ستاد تضمین داد که "کنگره نظر موافق با ما دارد." نقل از مجله آلمانی اشپگل شماره ۴

سال ۱۹۹۷). سؤال این است که کتاب اخیر پرفسور هانتینگتون در باره جنگ فرهنگها نیز از قبیل همین ماموریتهای تحقیقاتی پنتاگون به دانشمندان است یا خیر. امپریالیسم آمریکا و محافل مافیائی آن برای غارت ملل و چپاول بودجه ملی تا بکجا فکر می‌کنند.

آیا می‌شود با این نیروی سیاه اهریمنی بدون سازمان رهبری کننده، بدون حزب واحد طبقه کارگر که رهبری مبارزات را بر عهده گیرد مبارزه کرد؟

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتاری

از یک لغزش...

یا علاقه‌ای نداشتند بلکه ضدیت با کتاب و فرهنگ و هنر، جزو مزایا و افتخاراتشان بود. این دوره تا انقلاب ۵۷، فقیرترین و تاریک‌ترین عصر اندیشه سیاسی در ایران معاصر بود... و یا می‌آورد "کتاب کوچکی مثل ماهی سیاه کوچولو" نه تنها کتاب بالینی آدم‌های ۸ تا ۸۰ ساله شد، بلکه عموم روشنفکران شناخته شده و مارکسیست‌ها از آن، انواع و اقسام تز "مبارزه مسلحانه" و "رهائی ملی" را کشف کردند و "ماهی سیاه کوچولو" تبدیل به "مانیفست" روشنفکران ما شد. و یا "در این معنا، در قیل از انقلاب ۵۷، ما اساساً متفکر و روشنفکر نداشتیم و یا همانطور که گفتم: ما باندازه یسوادهای مان "روشنفکر" داشتیم." و در جای دیگر "همانطوریکه گفتم، صلاحیت و ارزش افراد در زندان نه بر اساس غنای اندیشه و تفکرشان، بلکه بر اساس "قدر بازو" و تعداد شلاق‌ها و شکنجه‌های تحمل شده، بود. این سیاهه تحقیر آمیز و سطحی نگر را می‌توان ادامه داد. بی جهت نیست که شاهپرستان برای آقای میرفطروس دست می‌زنند و هلله می‌کنند.

دوران سیاه پس از کودتای ۲۸ مرداد

وقتی سلطنت پهلوی بیاری امپریالیسم آمریکا و انگلیس مجدداً بر ابریکه قدرت نشست مدتها بر "قطر بازوی" شعبان بی‌مخ‌ها و ارتشیان شکنجه‌گری نظیر امجدی، مبصر، زیبایی، بختیار، آزموده، سیاحتگر و... متکی بود. آنگاه تاریک‌ترین عصر سیاسی تاریخ معاصر ایران شروع گردید. نه تنها مانیفست واقعی را آتش زدند تا مردم از ۸ تا ۸۰ ساله آنرا نخوانند، کتابسوزان بطور کلی شروع شد، هر کتابی را که جلد سرخ رنگ داشت آتش می‌زدند، کتب نویسندگان روسیه و نه شوروی آنروز را فقط بجرم اینکه نامشان با حروف "اوف" ختم می‌شد عملاً ممنوع کردند و از رده خارج گردید. کتب "چخوف" نظیر "باغ آلبالو"، "بی‌بی یک"، "دختر سروان" قدغن بود. آثار "لرمانتوف" را زیرجلکی می‌فروختند. کتابفروشان که شهادت بیشتری داشتند این کتب را با قیمت جانشان به مشتری مورد اعتماد عرضه می‌کردند. حتی کتاب "خرمگس" که از دست عمال سانسور جان سالم بدر برده بود برای زندانی کردن مدرک جرم کافی محسوب می‌شد. کلیه کتبی که بنگاههای مطبوعاتی مترقی نظیر بنگاه مطبوعاتی سپهر به همت مبارزی نظیر "گوهرخای" چاپ کرده بودند، تاراج کردند زیرا این بنگاه آثار کمونیستی را نیز به چاپ می‌رسانید. صورت آثار نویسندگان بزرگ جهان که در ایران ممنوع بود تمامی نداشت. "آتش" اثر "هانری باربوس"، "جزیره وحشت"، "سفرهای دریاهای جنوب" و "پاشنه آهنین" اثر "جک لندن"، "راه آزادی" اثر "هوارد فاست"،

"دادگاه نورنبرگ" اثر "ایلیانور برگ"، "دیپلمات" اثر "جیمز آلد ریچ"، "تله" اثر "تودور درایز"، "مادر"، "در اعماق اجتماع" و سایر آثار "ماکسیم گورکی" بطور کلی، "ماری ورنون" یا "رز فرانس" و یا "برمی‌گردم گل‌نسترن بچینم" همراه با "آنها که زنده‌اند" از آثار "ژان لافیت" و کلیه آثار غیر کمونیستی ولی ضد فاشیستی از جمله آثار "ورکور" زیر ساطور ممنوعیت ساواک قرار داشت. از آثار مارکسیسم که حتی جای سخنی هم در میان نبود. حتی در دانشگاه در رشته فلسفه از بیان نظریات مارکس و انگلس و لنین خود داری می‌کردند. "سوفوکلس" و سایر آثار فلسفی قدغن بودند و دارائی آنها به قیمت سالها زندان بی‌برو برگرد تمام می‌شد، هر کس کتاب "جامعه را بشناسیم" زنده یاد رفیق احمد قاسمی و یا "علوم برای توده" رفیق فروتن را می‌خواند و دستگیری می‌شد، برای ابد آینده خود را تباه کرده بود. آثار بزرگ علوی از "چشمهایش" گرفته تا "چمدان" قدغن بود، "مازیار" صادق هدایت و "افسانه آفرینش" وی حق چاپ نداشتند. نه کسی حق داشت لاهوتی بخواند و نه افزاشته ولی در عوض بنجل‌نامه‌هایی چون آثار حسینقلی مستعان و اسرار مگو و ادبیات مبتذل کودتا رواج یافته بود. کتب راکلیونی می‌فروختند و در آگهی‌های تبلیغاتی ذکر می‌کردند که یک کیلو کتاب در بنگاه مطبوعاتی "گوتمبرگ" از یک بطر عرق ارزان‌تر است. نگارش تاریخ به سبک علمی قدغن بود مرتضی راوندی به کنج خانه نشست و آثارش که در آن زمان تا سه جلد بیشتر منتشر نشده بود سوزانده شد. ولی در عوض "مکتب اسلام" آقای مکارم شیرازی را میدان دادند تا سر هر بنه حمام بتوانند مشتریان در زمان انتظار آنرا بخوانند. ساواک نظریات شریعتی را در روزنامه روز برای مبارزه با کمونیسم چاپ می‌کرد ولی بدست پای منتقدین آن نظیر زنده‌یاد آقای علی‌اکبر اکبری نویسنده سرشناس قید و بند می‌زد. هر کس مجیز خاندان پهلوی را می‌گفت برای هر کار غیر قانونی جواز تخطی می‌گرفت. هیات حاکمه ایران روشنفکران جیره‌خوار خود را برای مبارزه با ادبیات مترقی تربیت می‌کرد. در این دوران است که ادبیات مبتذل اوج می‌گیرد و روشنفکران از دسترسی به آثار مترقی محروم می‌گردند. چاپلوسی و مدیحه‌سرانی و دروغگوئی جایگاه مهمی در دربار پهلوی پیدا می‌کند. یکی از این چاپلوسان در وصف شاه می‌سراید:

چون که ذات باکمالش سایه‌ای از کبریاست

هست شاهنشاه ما برتر همی از ما و من

هر کجا ویرانه‌ای بود، عزم او آباد کرد

کرده ماشینها روان بر روی اطلال و دمن

گرچه نام پر جلالش از پدر باشد رضا

لیک خلق و خوی و رسم و راه او باشد حسن.

در عوض آثار یکی از پدران شعر نوی ایران زنده یاد مهدی اخوان ثالث قدغن بود و وی را که به نام امید تخلص می‌کرد همراه کتابش "ارغنون" به صلابه کشیدند.

کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد که آقای میرفطروس به سخریه از آن به نام "کریلای ۲۸ مرداد" که چپها برایش سینه می‌زنند نام می‌برد، نه تنها کشور ما را در قید و بند امپریالیسم نگاه داشت سهل است از نظر فرهنگی نیز از رشد مترقی و طبیعی آن جلو گرفت. دوران قبل از کودتا دوران فوران استعدادها، شکوفائی فرهنگی ایرانیان بود. اقبال وسیع توده مردم با زبان خودشان با هنر و ادبیات مترقی آشنا می‌شدند، نوشین پدر تاتر نوین و مترقی ایران به عمر تاترهای روحوضی و مبتذل خانمه داد. در این دوران است که چهره‌های بزرگ ادبی در دامان جنبش قدرتمند کمونیستی ایران پرورش می‌یافتند و طبقه کارگر ایران مهر تاریخی خود را بر فرهنگ و ادبیات ایران می‌زد و خواهد زد و سمت و سوی تکامل آنرا نشان می‌دهد. کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد بر سر راه این تکامل تاریخی مانع ایجاد کرد و ضربه هولناکی بر فرهنگ ایران وارد ساخت. نسل بعد از کودتا پرورده محیط خود بود، پرورده محیط ساواک زده و ترور و خفقان، پرورده محیطی بود که به ادبیات ارزشمند دسترسی نداشت و هر چه بود ترور بود و اختناق بود و سانسور. نه تنها کتابخوانی جرم بود، کتابی پیدا نمی‌شد که ارزش خواندن داشته باشد. و در عوض سرنیزه عربان بود و سلاح بود و سلاح. سلطنت پهلوی بود که بر سرنیزه عربان تکیه زده بود و فقط به زبان گلوله با مردم سخن می‌گفت و نفی وجود منحوش نیز مانند وجود حاکمش صدمه بایران بود. می‌شود واقعاً بر این حقایق تاریخی چشم پوشید؟ معلوم نیست که آقای میرفطروس در کدام جامعه دنیا آمده و تا جقدر با واقعیت تاریخ معاصر ایران آشنا است.

اوضاع جهانی

حزب کمونیست شوروی با پذیرش نظریات خروشچف به سرایش ریزبونیسم در غلطیده بود و در همکاری با آمریکا می‌رفت تا از بروز کانونهای جنگ جلو گیرد. احزاب هوادار شوروی از جمله حزب توده ایران نیز مبلغ راه‌های مبارزه مسالمت آمیز بوده و با دیکتاتورهای جهان معاشات می‌کردند. در کنار این جنبه خیانت به انقلاب، جنبشهای آزادیبخش ملل از شکوفائی فراوانی برخوردار بود. ملت‌های جهان برای آزادی از قید اسارت با توسل به مبارزه مسلحانه به جنگ توده‌ای طولانی روی آورده بودند و عرصه را بر امپریالیسم آمریکا در جنوب شرقی آسیا و در فلسطین ادامه در صفحه ۷

از یک لغزش...

تنگ کرده بودند. لهیب انقلاب از آفریقای سیاه، الجزایر، کنگو و... زیانه می‌کشید. دنیا در تب انقلاب می‌سوخت. انقلاب کوبا و پیدایش مشی کاستریسم و گواریس در ضدیت با حزب طبقه کارگر همراه با خیانت رویونیستها و رشد تروتسکیسم زمینه انحراف را در جوانان و انسانهای آرمانپرستی که خواهان دموکراسی و عدالت و ترقی بودند فراهم ساخت. تقدیس مبارزه مسلحانه بدون فرماندهی حزب، مخالفت با تئوری و چسبیدن به اسلحه و درک غلط از مبارزه قهرآمیز و دشمنی با نقش عامل آگاه که گویا از انقلابی‌ها افراد بروکرات می‌سازد و پشت میز نشین، از آثار یکی از همین تئوریسین‌ها مانند رژی دبره می‌تراوید. رژی دبره در کتاب انقلاب و ضد انقلاب خود برای نقش حزب طبقه کارگر بمنزله عامل آگاه جنبش نقش مثبتی قایل نیست و رهبری را به روشنفکران مسلح تفویض می‌کند. آثار احمد زاده و پویان و صفائی نیز مملو از این گفتار است. جنبش چریکی در ایران فقط متأثر از کاستریسم و گواریس نبود آنها بخشی از نظریات خود را از جنبش "توپاماروها" در آمریکای جنوبی به ودیعه گرفتند که به مبارزه مسلحانه شهری متکی بودند. در این مقاله قصد آن نداریم که نقطه نظرات خود را که در گذشته در طی مقالات متعددی نوشته‌ایم و از جمله در نشریه شماره ۳۴ توفان "روشنفکران، حزب، مبارزه مسلحانه انتقادی بر "کاستریسم" و "گواریس" تکرار کنیم بلکه لازم می‌دانیم توضیح دهیم که جوانان جانباخته‌ای که در سیاهکل به سیل شهیدان خلق ما پیوستند، آرزوی جز سعادت مردم کشورشان نداشتند و در واقع قربانی محیط خفقانی بودند که رژیم محمد رضا شاه در ایران مستقر ساخته بود. آنها اگر بدنبال مطالعه و تئوری نیز می‌رفتند کتبی در اختیار نداشتند که بدون دغدغه قادر باشند آنها را مطالعه کرده و در باره آن به بحث و تبادل نظر بپردازند. آقای میرفطروس که در تحلیل خود فقط "قطر بازوی" چریک را و آنهم در سالهای ۴۰ تا ۵۰ می‌بیند، بیست سال بعد، در سالهای هفتاد شمسی فراموش می‌کند شرایط اجتماعی آن زمان را که سلطه ساواک و دوران کتابسوزان و بگیر و ببند بود در ارزیابی‌های خود مد نظر قرار دهد بطوریکه خواننده بیچاره بتدریج دلش برای ساواک "می‌سوزد" و به آنها "حق" می‌دهد که برای دفاع از جان خود و "کله پوکانی" که به زور بازوی خود می‌بایندند به شکنجه و اعدام متوسل گردد. انحراف مبارزه انقلابی در آن دوران نه تنها در ایران بلکه در عرصه جهان از نظر داخلی محصول دیکتاتوریهایی ددمشانه و خفقان بود که هر نوع مطالعه ادبیات مترقی را جرم می‌دانستند و از

نظر جهانی ناشی از خیانت رویونیستها و قدرت‌یابی "تسروتسکیسم"، "کاستریسم"، "گواریس"، "توپامارویسم"، همراه با شور انقلابی جوانانی که در عین حال از رزم مردم ویتنام و فلسطین الهام می‌گرفتند. توسل به "قطر بازو" تراوش رژیم سانسور و استبداد بود. و متأسفانه آقای میرفطروس این واقعیات را نمی‌بیند و ارزیابی از این پدیده را خارج از متن تاریخی آن انجام می‌دهد.

مدافعان این نظریه چه کسانی بودند؟

از سرسختترین مدافعان این نظریه می‌توان برخلاف نظریه آقای میرفطروس که هندوانه بزرگی زیر بغل جبهه ملی ایران گذارده است، از جبهه ملی ایران نام برد. این جبهه حتی در خارج از کشور کار حمایت از مبارزه چریکی در ایران را به انشعاب در کنفدراسیون کشانید زیرا می‌خواست که در خارجه نیز دانشجویان با مجموعه تشکل خویش به پشت جبهه مبارزه مسلحانه بدل شوند. از وظایف خود چشم‌پوشند، مبارزه فرهنگی، دموکراتیک، افشاءگرانه را به تربیت چریک و ارسال آنها به فلسطین و ایران محدود کنند و جنبش دانشجویی خارج از کشور را به بلندگوی آنها تبدیل نمایند. این سیاست انحرافی صدمات جبران‌ناپذیری به مبارزه مردم ایران زد. جبهه ملی با شامه تیز طبقاتی خود فهمیده بود که چریکها این مخالفان حزب طبقه کارگر که به خیال خود می‌خواهند با مبارزه مسلحانه طبقه کارگر را به مبارزه طبقاتی و سرنگونی رژیم محمد رضا شاه بکشانند، مبراتب برای منافع طبقاتی آنها کم خطر ترند. آنچه را که چریکها نفهمیدند و هر روز به نفی آن مشغول بودند، نمایندگان بورژوازی ملی ایران فهمیدند و با همین انگیزه به تبلیغ اسلحه در مقابل کتاب، چریک مسلح در مقابل حزب طبقه کارگر پرداختند تا مبادا رهبری مبارزه کارگران بدست هواداران حزب طبقه کارگر بافتند. مشی انحرافی چریکی با همت افشار و طبقات غیر پرولتری و سازمانهایشان در میان روشنفکران مقبولیت پیدا کرد. کمونیستهایی که رهبری حزب طبقه کارگر در مبارزه انقلابی اعتقاد داشتند از همان نخست مخالفت خود را با این مشی اعلام داشته و مبارزه ایدئولوژیک را با آن آغاز کردند. مسلماً این مبارزه، مبارزه‌ای ساده در شرایط اختناق و تسلط دیکتاتوری نبود، بویژه اینکه از مجاری جبهه ملی دول عربی که به تمامیت ارضی ایران چشم داشتند دلارهای نفتی را در راه تقویت این جنبش و کمک به آن صرف می‌کردند. اگر در این زمینه نقش منفی‌ای نیز ایفاء شده است آن نقشی است که جبهه ملی ایران ایفاء کرده است که بیان آن برای ثبت در تاریخ کاملاً ضروری است.

اشکال مصاحبه آقای میرفطروس در این نیست که

بی‌سوادی فرهنگی و اسلحه‌کشی را بباد انتقاد می‌گیرد و از اینکه تنگ بر عامل آگاه ذهنی فرمان براند برآشفته است، نقص تحلیل ایشان در آن است که این امر را نه ناشی از شرایط مادی اجتماعی حاکم بر آن دوران، حاصل سلطنت منفور پهلوی‌ها، بلکه ناشی از خود جوانان آرمانپرستی می‌داند که جان خود را برای آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی فدا کرده‌اند و در هر صورت این جوانان بر مزدوران پست پهلوی مرجحند. باین جهت است که تحلیل ایشان غیر علمی و سمت و سو دار است و بوی تعفن تبرئه جنایات شاه از آن به بیرون می‌تراود. از این لغزش تا سقوط کامل راهی نیست. ما در این باره باز سخن خواهیم گفت.

بلای آسمانی و بلای زمینی

هیچ ایرانی با احساسی نمی‌تواند از زلزله‌ایکه در آذربایجان آمده و مردم میهن ما را در آستانه سال نو عزادار کرده است، ناراحت نباشد. اگر به جمهوری اسلامی باشد آنرا کار خدا می‌داند که می‌خواهد مردم آذربایجان را آزمایش کند. با منطق اسلامی زلزله برکت الهی است و خلق ایران نباید بخود بد یاور و اعتراضی نسبت به کار خدا داشته باشد. اگر زلزله طبیعی، این بلای آسمانی در آذربایجان هزاران نفر کشته و بی‌خانمان بجای گذارد زلزله جمهوری اسلامی، این بلای زمینی برای سراسر ایران نکبت‌آورتر و خانمان براندازتر بوده است و میلیونها مردم ایران را بگروگان گرفته است. ولی مردم ایران که خود در تنگدستی بسر می‌برند و سایه شوم عفریت جمهوری اسلامی را بر تارک خود حس می‌کنند از داغ همیهان خود در آذربایجان می‌سوزند و با تمام نیرو به یاری آنها شافته‌اند. هر چه کینه به جمهوری اسلامی افزون می‌شود بهمان نسبت روحیه همبستگی میان ملت‌های ایران تقویت می‌گردد. ما به این همبستگی در کنار برخاستن طبقه کارگر برای خاتمه دادن به بلای زمینی جمهوری اسلامی نیاز وافر داریم. جا دارد که یاد آور شویم که هم اکنون باید حدود صد هزار مارک در صندوق سابق کنفدراسیون جهانی که برای کمک به زلزله زدگان ایران در زمان شاه سابق جمع‌آوری شده بود، موجود باشد. این پول می‌تواند در خدمت مراجع بین‌المللی ذی‌صلاح قرار گیرد تا در آستانه سال نو بدست همیهان ما برسد. ما از همه آنها که بر این پول دسترسی دارند و سرنوشت آنرا تا کنون بلطایف‌الحیل از همگان پنهان کرده‌اند می‌طلبیم به ندای وجدانی خود پاسخ دهند و از این راز سر به مهر پرده گیرند. این بهترین فرصتی است که بدست آمده است. در غیر اینصورت باید نام این صندوقداران را برای اطلاع عموم برملا ساخت و ما در این کار کوتاهی نخواهیم کرد.

خودکارشدن صنایع نفی استثمار طبقه کارگر نیست (۴)

سود اضافی را برای صاحبکاران که این مخارج اجتماعی را دیگر ندارند موجب می شود. میلیونها کارگر با خانواده هایشان محکوم بمرگ اند، چرا؟ زیرا سرمایه دار مالک کارخانه های کاملاً خودکار است و ثروتی را که از این راه کسب می کند به جیب شخصی می ریزد و شخصاً تصاحب می کند. آیا همین امر، همین تئوریهای سرمایه داری که برای مبارزه ایدئولوژیک و مشوب کردن افکار مبارزان راه رهایی طبقه کارگر می سازد، نباید دلیلی باشد تا بساط این خون آشامی را برچید و آن کارخانه های خودکار را در اختیار همه جامعه گذارد تا برای تمام جامعه تولید کند و گرسنگی، فقر و بی خانمانی را از بین ببرد؟

اگر واقعاً چنین است که فقط یک مشت آدم آهنی به امر ادامه در صفحه ۴

حال که ماهیت امر روشن شد می شود به این سؤال پاسخ داد که آیا همه کارخانه ها می توانند با "روبات" کار کنند؟ مسلماً چنین امری را نمی شود تصور کرد زیرا "روبات" ها نمی توانند دسترنج یکدیگر را از طریق عملکرد قانون ارزش سرمایه داری تصاحب کنند. زیرا "روبات" ها ارزش اضافی تولید نمی کنند. روبات ها وسایل تولید پیشرفته هستند که به سرمایه داران امکان می دهند با تولید انبوه و ارزان، سود سرمایه داران رقیب را که وسایل تولید عقب مانده تر دارند برابند. همین و بس.

لحظه ای بطور کاملاً فرضی تصور کنید که همه کارخانه ها با "روبات" کار می کنند و همه کارگران خود را بیکار کرده و به خیابان ریخته اند. آنها فاقد بیمه بیکاری، درمانی و حقوق بازنشستگی اند و این خود

«توفان» با اندوه فراوان فاجعه زلزله مهیب استان اردبیل را به بازماندگان داغدار قربانیان آن تسلیت گفته و از صمیم قلب با آنان همدردی می نماید

از یک لغزش ساده تا یک سقوط مهیب پیرامون مصاحبات علی میرفطروس

سطح آگاهی نیست از ماهیت منافع طبقاتی ایشان نیز سرچشمه می گیرد. پس شگفت آور نیست که مردم وی را به داشتن تمایلات سلطنت طلبانه و شاهپرستانه منتسب کنند.

آقای میرفطروس چه گفته است

این نقل قولها را از نظر بگذرانید: "رهبران سیاسی ما عموماً از میان حقوق دانان و ادبا و استادان و دانشجویان علوم سیاسی برخاسته بودند. در حالیکه حدود ۸۵٪ رهبران و اعضاء گروه های مبارز بعد از گروه جزئی (از سال ۴۹ به بعد)، دانشجویان دانشکده های فنی و پلی تکنیک و صنعتی بودند. کسانی که نه تنها به تاریخ و فرهنگ و ادبیات آشنائی

ادامه در صفحه ۶

اخیراً آقای میرفطروس نویسنده و محقق ایرانی که در بین روشنفکران به داشتن تمایلات چپ شهرت داشت با فصلنامه "کاه" در مونیخ مصاحبه ای انجام داده که برخلاف انتظار به برخی حوادث تاریخ ایران بطور بسیار سطحی برخورد کرده است. وی برای پرداختن به پاره ای مسایل مورد علاقه اش آنها را از متن تاریخی خود که روشی ضد علمی است جدا ساخته و در باره آنها به قضاوت یک جانبه نهشته است بدون آنکه ریشه های تاریخی آنها را بررسی کند. شکست انقلاب بسهم در نیل بدستاوردهای خود آنچنان آقای میرفطروس را گنج کرده است که حقایق دودوتا چهارتای تاریخی را نیز وارونه جلوه می دهد و این بنظر ما فقط از عدم مطالعه و نپرداختن به ارتقاء دانش و



گرامی باد روز جهانی زن

سالها است که زنان جهان به پاس احترام به خاطره ای زنان رزمنده نساج که در ۸ مارس ۱۸۵۷ در درگیری با پامداران سرمایه به خون غلطیدند، این روز را به عنوان روز جهانی زن برگزار می کنند. در این یک قرن و نیم حوادث بی شماری در حیات جامعه بشری روی داده است که بسیاری از آنها در جنبش های مترقی کارگری نقطه ای عطف به شمار می آیند، ولی هیچکدام از آنها نتوانستند از اهمیت هشتم مارس به عنوان روز همبستگی جهانی زنان بکاهند. اهمیت هشتم مارس در این است که زنان پیشرو و مترقی برای نخستین بار در آن زمان دریافتند که تنها در همگامی با جنبش کارگری و در چارچوب مبارزات پروتلاریا برای رسیدن به جامعه ای عاری از بهره کفی فرد از فرد می توانند به خواست های بر حق خود دست یابند.

بورژوازی جهانی که حیاتش به بهره کشی از طبقه کارگر وابسته است، به زنان زحمتکش نیز به چشم توده ای که وظیفه اش تولید اضافه ارزش است، می نگرد و در شیوه استثمار میان مرد و زن تفاوتی قائل نیست. از این رو بورژوازی در طول حیات خود به انجا مختلف کوشیده است بر تفاوت های فیزیکی مرد با زن انگشت گذاشته و با کانالیزه کردن مبارزات زنان در چارچوب این تفاوت ها نهایتاً جنبش کارگری را از این نیروی عظیم که به گفته لنین هیچ انقلابی بدون شرکت آنها به پیروزی نخواهد رسید، محروم سازد.

زنان مبارز در کشورهای مختلف دوش به دوش

ادامه در صفحه ۴

سخنی با خوانندگان
«سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای ضدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پایرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر